**سه مثنوی از سلطان ولد**

**نویسنده : ذکاوتی قراگزلو، علیرضا**

**ولد نامه(7) رباب‏نامه(8) انتهانامه(9)**

چاپ و تجدید چاپ سه مثنوی سلطال ولد، فرزند و جانشین مولوی، در دو سال اخیر فرصتی ایجاد کرده است که با سیر در هر سه مثنوی فضای فکری مولوی بعد از مولانا و نیز طرز فکر و سبک بیانی سلطان ولد بهتر شناخته شود. لذا به ترتیب تألیف و سرودن سه کتاب به هر یک نگاهی می‏افکنیم:

**ولدنامه**

نخستین مثنوییی است که سلطان ولد (712-623 ق.) به خواهش مریدان سرود و عصاره آنچه را از پدرش و شمس تبریزی (غیبت 645 ق.) و صلاح‏الدین زرکوب (662 ق.) و برهان‏الدین ترمذی (638 ق.) و حسام‏الدین چلبی (683 ق.) شنیده و دریافته بود، در قالب عبارات و کلماتی که آن هم مقتبس از زبان و بیان مولوی است بر روی کاغذ آورد:

|  |  |
| --- | --- |
| ولد را نیست علم و نی ولایت  | جز آن علم و ولایت کش پدر داد  |

البته ولدنامه در بحر حدیقه سنائی است، و دو مثنوی دیگر سلطان ولد در وزن مثنوی مولوی.

سال سرودن این کتاب 690 ق. است و با شتاب در چهارماه سروده شده و آمیزه‏ای است از نظم و نثر و به قول مرحوم همائی سبب سستی بعضی اشعار آن، عجله و پرداخت نشدن است؛ اما به گمان من از همین جهت حسنی هم دارد و آن طبیعی بودن بیان مطالب است چون مسئله خیلی حساس بوده و سلطان ولد در این مثنوی سرگذشت مولوی و طریقه او را ـ که شخص سلطان ولد از همین سال 690 عهده‏دار رهبری در این طریقه شد ـ توضیح می‏دهد. البته در فاصله وفات چلبی تا این تاریخ یعنی هفت سال، شیخ کریم‏الدین بک تمر مرشد طریقه مولویه بوده و سلطان ولد طبق وصیت پدر به حسام‏الدین و کریم‏الدین تمکین می‏کرد، حال آنکه خود از زمان پدرش مریدان خاص داشت که اصرار داشتند سلطان ولد به روش ارثی بر جای پدرش مولوی بنشیند اما تعلیمات عمومی تصوف خصوصا اصرار و تأکید شمس و مولوی بر اهمیت مرشد، سلطان ولد را برآن داشت که ترتیب را رعایت کند تا جای گفتگویی باقی نماند.

از ویژگیهای سلطان ولد اعتدال در عقاید و اعمال است، یعنی در همان حال که نَفَس شمس به او خورده، و برادر وی نیز تندرو بوده است اما خود سلطان ولد معتدل است گرچه در این کتاب افکار تندی از شمس نقل شده است، از جمله اینکه نور حق در لباس بشر جلوه می‏کند تا مردم را به راه راست بکشاند، چون بشر عادی نمی‏تواند خدای مجرد مطلق را بشناسد و ظرف را از مظروف تمیز دهد:

|  |  |
| --- | --- |
| طاس و کاس و قدح چو پیمانه‏ست  | آنکه می را شناخت مردانه‏ست  |

اینک عبارت منثوری درباره اولیاء: «بعضی اولیاء مشهوراند و بعضی مستور، مرتبه مستوران بلندتر است از مرتبه مشهوران و از این سبب مشایخ بزرگ ... همواره در آرزوی آن بوده‏اند که از آن مستوران یکی را بیابند و انبیاء نیز همین آرزو داشتند ...» (ص 224). آنگاه حکایتی نقل می‏کند که «مصطفی (ص) به عایشه فرمود که یکی از خاصان حق بر در ما خواهد آمدن ولیکن اگر اتفاقا در خانه نباشم او را به نوازش و دلداری در خانه بنشان تا آمدنِ من ... و اگر مقبول نیفتد باری حلیه صورت او را تا حد امکان ضبط کنی تا به من شرح کنی حلیه او را ...» تا آخر روایت. من نمی‏دانم این حدیث از طریق شیعه نیز نقل شده است یا نه؟ به هر حال به نظر سلطان ولد و دیگر عرفا، حتی دیدن ولی‏اللّه‏ هم رستگاری می‏آورد (البته تا حدی) وانگهی ولی‏اللّه‏ باید ولی‏اللّه‏ را معرفی نماید «گواهی یک ولی به جای صد هزار است چنانکه گواهی صراف در حقِ زر به جای صدهزار است» (ص 377).

در مقدمه همائی در یکصدوسیزده صفحه مشروحا احوال و افکار مولوی بیان شده است البته نقصی که به کتاب می‏توان گرفت نداشتن فهرست راهنما یا دست کم فهرست اعلام است.

**رباب‏نامه**

این کتاب در بحر مثنوی مولوی سروده شده و همان مضامین را دارد و حتی از تمثیلها و حکایتها (البته نه به تفصیل مولوی) برای تفهیم مطالب عرفانی سود می‏جوید. همچنان‏که محقق کتاب اشاره کرده است می‏توان در حل بعضی مشکلات مثنوی از رباب‏نامه استفاده کرد. روش سلطان ولد این است که مطلبی را به نثر شیوا و زیبا و پرمعنا می‏نویسد آنگاه به نظم توضیح می‏دهد. یک نمونه: «دیوان سپید و سیاه در نفوس مردم‏اند. حال‏های بد مثل زنا و قتل و حرام‏خوردن ... دیوان سیاهند و آن را همه کس می‏بیند و به خیر مشغول شدن از روی ظاهر به غرض‏آنکه خلق قبول کنند دیوانِ سپیدند و آن را همه کس نتواند دیدن و دانستن» (ص 52) و سپس به نظم می‏سراید:

|  |  |
| --- | --- |
| حاصل آن رستم همیشه در وغا  | می‏شکستی قلبها را بی‏دغا  |
| جنگ با دیو سپید او کرد و بس  | غیر او کس را نشد این دسترس  |
| هر مخنث را کجا گردد زبون  | دیو اسپید و سیاه ای ذوفنون  |

در این کتاب هم سخن از ولی‏شناسی است. اولیاء از طوری ورایِ عقل سخن می‏گویند، آنها آلت حق‏اند، و حق تعالی خود را از ایشان می‏نمایاند، معجزات ظهور افعال الهی است بر دست انبیاء.

تصرف اولیاء و انبیاء در نفوس این است که باطن آنها را ظاهر می‏سازند، مثل باران بهاری که خار و گل را ظاهر می‏نماید (ص 302). اولیاء و انبیاء محک هستند، با ظهور آنها آنچه پدیدشدنی است پیدا می‏شود. اینها حقیقتشان یکی است و آن حقیقت محمدی است که با بعثتهای متوالی چهره نموده است (ص 364).

استفاده از اولیاء و انبیاء به اندازه ظرفیت حاصل می‏شود، موسی نتوانست بیش از سه چشمه از کارهای خضر را ببیند و بفهمد و تحمل کند اما همان سه چشمه برای موسی و امتش بسیار سودمند بود:

|  |  |
| --- | --- |
| کس نداند کو چها بُرد از خضر  | گشت صافی هر چه در وی بدکدر (ص 229).  |

کشش ذاتی بدون هیچ تقلید و غرضی از حقیقت و عینیت انسان ناشی می‏گردد، کسی که حق را می‏خواهد حق می‏شود (ص 46) اناالحق گفتن عارف از آن است که اویی نمانده، سیرفی‏اللّه‏ پایانی ندارد:

|  |  |
| --- | --- |
| سیر خشکی را بود پایان و حدّ  | سیر دریا را نه حدّ است و نه عدّ  |
| مرده را کش سیل هر سو می‏برد  | او ندارد زان خبر جو می‏برد (ص 239)  |

ما همه روز الست «بلی» گفته‏ایم اما این «بلی»ها یکسان نبوده است: یکی چون شیر در حمله چست و یکی چون روباه سست (مقدمه، ص هشتادوشش). البته این به معنی جبر و بی‏عملی نیست: طلبه‏ای دعا می‏کرد که خدایا مرا عالم گردان! مدرس از روزنه ندا داد: کرّر یا عبدی! و طلبه خیال کرد خدا دارد حرف می‏زند، و درسهایش را تکرار کرد تا ملا شد (ص 376). دعا بدون کوشش فایده ندارد:

|  |  |
| --- | --- |
| گر کنی صد گون دعا بی کوششی  | ناید آن بحر کرم در جنبشی (ص 377)  |

از خصوصیات این کتاب اشعار بسیاری به یونانی و ترکی است (ص 454-437) که محقق کتاب غالب اشعار ترکی را معنی کرده است و نیز تعلیقات سودمندی بر کتاب نگاشته است که در خور و سودمند است.

**انتهانامه**

این مثنوی قبلاً چاپ نشده بود. تقریبا یک پنجم کتاب به نثر و مابقی به نظم است و بیانگر عرفان اعتدالی سلطان ولد است. شعر ونثر سلطان ولد هنوز بوی خراسان را دارد و ایلغار مغول آن را زیاد خراب نکرده است، زیرا این خانواده عرفانی بزرگ هم حامل تعلیمات خاص و هم دارای سبک خاص خود بوده‏اند و لذا کتابهای سلطان ولد از جهت سبک‏شناسی نیز ارزشمند است.

بعضی تمثیلات سلطان ولد از مثنوی مولوی اقتباس شده (ص 85) و بعضی تازه است: کسی می‏خواست خضر را ببیند، سقا شد و آب به دست هر کس می‏داد می‏گفت «ای خضر بستان بخور این آب را» تا اتفاقا به خضر رسید و همان کلمه را گفت، خضر پرسید مرا از کجا شناختی؟

|  |  |
| --- | --- |
| گفت چندین سال من این نام را  | ورد کردم تا بیابم کام را (ص 284)  |

انتهانامه از روی دو نسخه تصحیح شده، دقت مصحح و توضیحاتی که بر بعضی موارد نوشته است درخور توجه است. اهل مطالعه را به ملاحظه اصل کتاب توصیه می‏کنیم.

**علیرضا ذکاوتی قراگزلو**